

۵- در خبر سلیم بن قیس آمده است که گفت: از امیرالمؤمنین (ع) شنیدم که می‌فرمود:

«اطاعت تنها از آن خداوند عزوجل و پیامبر وی و اولی الامر است و به اطاعت اولی الامر دستور داده شده بدان جهت که آنان معصوم بوده و از گناه مبرا هستند و هرگز به معصیت خداوند فرمان نمی‌دهند»^{۶۱}.

۶- و در عیون اخبارالرضا، ضمن نامهای که حضرت امام رضا (ع) به مأمون نوشته آمده است:

«هرگز خداوند پیروی از کسی که می‌داند فریبکار است و مردم را به گمراهی و ضلالت می‌کشاند را واجب نکرده است»^{۶۲}.

۷- و در خبر خصال (از مفضل بن عمر) از امام صادق (ع) آمده که آن حضرت درباره گفتار خداوند سبحان «لاینال عهدی الظالمین»^{۶۳} فرمود:

«مراد از آیه شریفه این است که رهبری برای کسی که بت و یا مجسمه‌های را پرستیده و یا برای یک لحظه به خداوند شرک ورزیده، ولو پس از آن اسلام آورده باشد، روا و شایسته نیست.»

ظلم: قرار گرفتن هرچیز در غیر جای خودش است و شرک بزرگترین ظلم است، خداوند عزوجل فرمود: «ان الشرک لظلم عظیم»^{۶۴} و نیز امامت شایسته نیست برای کسی که گناهی از گناهان-چه کوچک و چه بزرگ- مرتکب شده باشد ولو اینکه پس از آن توبه کرده باشد. و نیز نمی‌تواند اقامه حد کند کسی که به گردن وی حدی است، پس در این صورت امام الزاماً باید معصوم باشد و عصمت وی شناخته نمی‌گردد مگر با تصریح از جانب خداوند عزوجل که توسط پیامبرش بیان نموده است، چرا که عصمت همانند سیاهی و سفیدی (رنگ پوست) نیست که در ظاهر خلقت انسان آشکار باشد، بلکه پنهان است و جز با

۶۱. انما الطاعة لله- عزوجل- ولرسوله ولولاة الامر، وانما امر بطاعة اولی الامر لانهم معصومون مطهرون

لا یأمرون بمصیة. (بهار ۲۵/۲۰۰، باب عصمتهم و لزوم عصمة الامام (ع)، حدیث ۱۱).

۶۲. لا یفرض الله- تعالی- طاعة من یعلم انه یضلهم و یغویهم... (بهار، ۲۵/۱۹۹، باب عصمتهم و لزوم عصمة الامام (ع)، حدیث ۹).

۶۳. بقره (۲)/۱۲۴.

۶۴. لقمان (۳۱)/۱۳.

بیان خداوند علام الغیوب آشکار نمی‌گردد.^{۶۵}»

این روایت (روایت هفتم) در پایان روایت طولانی‌ای که مرحوم صدوق در ابواب خمس خصال از مفضل بن عمر، از امام صادق (ع) ذکر نموده، آمده است و ظاهراً قسمتهای عمده‌ای از آخر آن جزء روایت نیست، بلکه توضیحاتی از خود مرحوم صدوق است، چنانچه در حاشیه خصال نیز همین احتمال ذکر گردیده^{۶۶} و آنچه ما اینجا آوردیم از همین قسمت روایت بود، مراجعه شود.

عدم تنافی روایات عصمت با تشکیل حکومت اسلامی در عصر غیبت:

و اما در ارتباط با سایر روایات فوق (که بر لزوم عصمت امام به صورت مطلق تصریح داشت) خلاصه کلام در آن، این است که:

لفظ امام چنانچه پیش از این گفته شد، گویا از لفظ «امام» با فتح همزه به معنی جلو و جلودار گرفته شده و امام در حقیقت یا در اعتبار کسی است که پیشوای انسان در نماز، در حج و سایر امور باشد و طبیعت پیشوایی اقتضا می‌کند که وی از خطا و گناه معصوم باشد، تا خداوند متعال اطاعت وی را به صورت مطلق بر مردم واجب و لازم نموده باشد، و از آن جهت که بر عصمت و سایر فضایل درونی غالباً کسی جز خداوند متعال یا پیامبرش به وسیله وحی مطلع نیست، پس امام جز از جانب خداوند متعال و یا بیان و نص وی نمی‌تواند منصوب گردد و آن کس که برای امامت از جانب خداوند متعال بدون واسطه منصوب می‌شود، کسی به جز معصوم نمی‌تواند باشد. و مراد از روایاتی که ذکر گردید، بخصوص روایت طولانی عبدالعزیز بن مسلم، بیان همین مفهوم و معناست.

اما در اینجا باید نکته‌ای را در نظر داشت و آن اینکه: اصول وظایف امام و تکلیفهای عمده‌ای که از جانب خداوند متعال به عهده وی گذاشته شده سه گونه است:

الف- بیان احکام الهی و حفظ آنها از بدعتها و اوهام.

۶۵. عنی به ان الامامة لا تصلح لمن قد عبد صنماً او وثناً او اشرك بالله طرفة عين وان اسلم بعد ذلك، والظلم وضع الشئ فی غیر موضعه، و اعظم الظلم الشرك. قال الله عزوجل: ان الشرك لظلم عظیم. و كذلك لا تصلح الامامة لمن قد ارتكب من المعاصم شيئاً صيفراً كان او كبيراً و ان تاب منه بعد ذلك. و كذلك لا يقیم الحد من فی جنبه حد فاذا لا يكون الامام الا معصوماً ولا تعلم عصمته الا بنص الله - عزوجل - علیه علی لسان نبیه (ص) لان العصمة ليست فی ظاهر الخلقة فتری كالسواد والبياض و ما اشبه ذلك وهي مفیفة لا تعرف الا بتعريف علام الغیوب - عزوجل. (بهار ۱۹۹/۲۵، باب عصمتهم و لزوم عصمة الامام، از خصال، حدیث ۱۰).

ب- حفظ نظام مسلمانان براساس اسلام و اجرای احکام و قوانین الهی در جامعه.

ج- اداره امر قضاوت و حل اختلافات مردم.

درباره وظیفه اول در روایت عبدالعزیز آمده بود: امام حلال خدا را حلال و حرام خدا را حرام می کند و به وظیفه دوم اشاره داشت این جمله: حفظ نظام مسلمانان... و پاسداری از مرزها و اطراف. و به وظیفه سوم در روایت سلیمان بن خالد از امام صادق (ع) اشاره شده که فرمود: از حکومت بپرهیزید زیرا حکومت مخصوص امامی است که به قضاوت آگاه، و بین مسلمانان عادل باشد، همانند پیامبر یا وصی پیامبر.^{۶۷}

پس این سه وظیفه از شئون امام است، و اولاً و بالذات امام مرجع انجام آنهاست. اما ملاحظه می فرمایید که هر یک از این شئون سه گانه دایره آن به تمام شهرها و سرزمینهای اسلامی گسترده است و هر اندازه محدوده کشور و حکومت اسلامی گسترده گردد محدوده امر قضاوت و فتوی و اداره امور نیز گسترده می شود. و انجام همه این امور مستقیماً در عصر حضور و ظهور امام معصوم نیز برای شخص امام امکان پذیر نیست، از طرف دیگر التزام به تعطیل آن هم محال و غلط است. پس الزاماً اجرا و انجام آنها از طرف امام معصوم به افراد و مؤسسه و تشکیلات خاصی (که معصوم هم نیستند) ارجاع داده می شود. [و این واگذاری نیز منافاتی با امامت امام معصوم ندارد. انجام این تکالیف اولاً و بالذات به عهده امام معصوم گذاشته شده و در مرتبه دوم و با واسطه به عهده نواب صالح عادل]. از سوی دیگر روایتهای بسیار زیادی به واگذار کردن مسئولیت صدور فتوا از جانب ائمه معصومین (ع) به اشخاصی نظیر ابان بن تغلب، زکریا بن آدم، العمری و فرزندش و دیگر فقهای اصحاب وارده شده است.

و نیز امر قضاوت به آنان واگذار گردیده، چنانچه مقبوله عمر بن حنظله و غیر آن براین معنی دلالت داشت، و بلکه امور سیاسی و همه شئون و لوازم آن نیز اینگونه است. از باب مثال، مالک اشتر از جانب امیرالمؤمنین (ع) به حاکمیت مصر منصوب می گردد و امام (ع) وی را مأمور می کند که هر کار را به اهلش از کارگزاران و قضات و... واگذار کند، باینکه مالک اشتر و دیگر اصحاب، معصوم نبوده اند.

پس براین اساس چه مانعی دارد که در عصر غیبت این وظایف سه گانه امام به فقهای عادل تفویض شود. و باینکه اصحاب درجواز تصدی منصب فتوا و قضاوت در عصر غیبت از

۶۷. اتقوا الحكومة فان الحكومة انما هي للامام العالم بالقضاء العادل في المسلمين لبي (کنبی) او وصی نبی.

(وسائل ۷/۱۸، باب ۳ از ابواب صفات قاضی، حدیث ۳)

جانب فقها مخالفتی ننموده‌اند و بلکه باوجود اینکه اینان معصوم نبوده و احتمال خطا در قضاوت و عملشان می‌رفته است، انجام چنین اموری را برای آنان واجب شمرده‌اند. پس چگونه همین معنی را در حفظ نظام اسلام و سیاست ملتزم نگردیده‌اند؟ [با اینکه در روایات به لزوم حکومت و اداره امور مسلمانان تأکید بیشتری شده است].

امام (ع) در همین روایت [روایت عبدالعزیز که پیش از این خوانده شد] فرمود:

«امام همانا زمام دین، نظام مسلمین، صلاح دنیا و عزت مؤمنین است، امامت اساس اسلام رشد یابنده و شاخه‌های قوانین سایه‌گستر آن است. با امام است که نماز و زکات و روزه و حج و جهاد تمامت یافته و مالیاتها و صدقات جمع‌آوری شده و حدود و احکام اجرا گشته و مرزها و کرانه‌ها از دشمنان حراست و حفاظت می‌گردد»^{۶۸}.

حال با توجه به این گونه روایات [که برای امامت تا این اندازه اهمیت قائل است] آیا می‌توان به این معنی ملتزم گردید که در عصر غیبت، همه این امور تعطیل شده و خداوند سبحان از نظام یافتن جامعه اسلامی و اصلاح دنیا و عزت مؤمنین و اقامه فرایض و حراست از مرزها و کرانه‌های اسلامی صرفاً به خاطر غیبت امام معصوم (ع) دست برداشته است؟! آیا عقل و شرع به ما اجازه می‌دهد که در زمان طولانی غیبت، مسلمانان را بی‌سرپرست و بی‌پناه تحت سیطره دست‌نشانندگان کفر و فساد و صهیونیستهای طفیانگرها کرده و به عذر انتظار فرج و تشکیل دولت حضرت مهدی (عجل‌الله فرجه) و آمدن امام معصوم، اقدامی در جهت رهایی آنان و تشکیل حکومت اسلامی نکنیم؟!!

آیا این فرمایش حضرت علی (ع) نیست که می‌فرماید:

«خداوند از دانایان پیمان گرفته که به شکمبارگی ظالم و گرسنگی مظلوم تن در ندهند و ساکت ننشینند»^{۶۹}.

آیا این فرمایش امام موسی بن جعفر (ع) نیست که به علی بن یقطین که در آن زمان وزیر هارون الرشید بود، می‌فرماید:

«همانا برای خداوند در کنار سلطان، دوستانی است که به وسیله آنان از دوستانش دفاع می‌کند»^{۷۰}.

۶۸. کافی ۱/۱۹۸.

۶۹. اخذ الله علی العلماء ان لا یقاروا علی کفة ظالم ولا سنب مظلوم. (نهج البلاغه خطبة ۳، فیض ۵۲/لح ۵۰).
۷۰. ان الله تعالی - مع السلطان اولیاء یدفع بهم عن اولیائه. (وسائل ۱۲/۱۳۹، باب ۴۶ از ابواب مایکتسب به، حدیث ۱).

و در جای دیگر، علی بن یقین برای درد دل و کسب اجازه به امام می‌نویسد: «قلب من از کار در کنار سلطان گرفته، فدایت شوم اگر اجازه فرمایید از کنار او فرار کنم». حضرت در جواب وی می‌نویسد:

«نه هرگز به تو اجازه خروج از دستگاه آنان را نمی‌دهم، فقط تقوای الهی داشته باش^{۷۱}».

و این کلام امام جعفر صادق (ع) است که به زید شحام می‌فرماید:

«هر کس کاری از کارهای مردم را به عهده بگیرد، آنگاه به عدالت رفتار نموده و در [منزل و محل کار] خود را باز کند و پرده‌ها را کنار زند و به امور مردم رسیدگی کند بر خداوند فرض است که در روز قیامت وی را از ترس ایمنی بخشیده و او را در بهشت خویش جای دهد^{۷۲}».

حال [با توجه به وجود اینگونه روایات] باید گفت آیا اگر کسانی همانند علی بن یقین که عامل امام در دستگاه خلافت بودند امکان می‌یافتند که حکومت ستمگری همانند هارون را سرنگون کرده و خود برای گسترش عدل و دفاع از اولیای خدا [و اجرای نظرات امام معصوم] به جای آن بنشینند، آیا باز چون که معصوم نبودند، حرکتشان صحیح نبود، و باید تحت سیطره ستمگران و مفسدانی امثال هارون می‌ماندند، تا به صورت پنهانی و در تقیه فقط از برخی اولیاء الله دفاع کنند؟! [آیا در زمان غیبت چون امام معصوم حضور ندارد نباید حکومت اسلامی تشکیل داد؟!] من گمان نمی‌کنم کسی به چنین معنایی ملتزم گردد.

خلاصه کلام و نتیجه: [آنچه پیرامون این شرط تا کنون گفته شد را می‌توان چنین

خلاصه نموده و نتیجه‌گیری کرد:]

با وجود امام معصوم و در صورت امکان دسترسی به وی، به طور قطع برای دیگران جامعه خلافت به تن کردن، و خود را حاکم مسلمانان دانستن، جایز نیست، و روایاتی که پیش از این خوانده شد را به همین صورت مسئله باید حمل نمود. اما در صورت عدم تمکن از دسترسی به امام معصوم به هر دلیل که باشد چنانچه در

۷۱. لا آذن لك بالخروج من عملهم و اتق الله. (وسائل ۱۲/۱۴۳، باب ۴۶ از ابواب مایکتسب به، حدیث ۱۶).

۷۲. من تولى امرا من امور الناس فعدل و فتح بابه و رفع ستره و نظر فى امور الناس كان حقاً على الله ان يسؤن روعته يوم القيامة و يدخله الجنة. (وسائل ۱۲/۱۴۰، باب ۴۶، از ابواب مایکتسب به، حدیث ۲۷).

عصر غیبت اینگونه است. واجب است که فقهای عادل کاردان قوی، در حد کفایت خود به نیابت از امام زمان (عجل الله فرجه) مسئولیت اداره حکومت اسلامی را به عهده بگیرند، چرا که خداوند تبارک و تعالی به تعطیل هیچیک از وظایف امامت راضی نیست. بلکه چنانچه پیش از این گفته شد، حفظ کیان اسلام و نظام مسلمانان از حفظ اموال اشخاص غایب و ناتوان از تصرف در اموال خویش و سایر امور حسبیه جزئی، که شارع مقدس به مهمل ماندن آنها راضی نیست، به مراتب اهمیت آن بیشتر است. با اینکه فقها در آن مورد فرموده‌اند در اینگونه امور، ولی فقیه لازم است انجام آن را به عهده بگیرد و اگر ولی فقیه نبود، عدول مؤمنین و حتی در صورت نبودن مؤمن عادل، شخص فاسق نیز موظف است به انجام آن همت گمارد و بر این اساس است که ملاحظه می‌فرمایید که حکم همواره ثابت است و به ترتیب مراتب باید انجام پذیرد، و بر همین رعایت مراتب، اشعار داشت خبر سلیم بن قیس از امیرالمؤمنین (ع) که فراهایی از آن اینگونه بود:

«آنچه به عنوان حکم خدا و حکم اسلام بر مسلمانان پس از آنکه امامشان مرد یا کشته شد واجب است... این است که هیچ عملی انجام ندهند و کار جدیدی را بنیاد ننهند و دست به کاری نبرده و پا جلو نگذارند و هیچ چیزی را شروع نکنند، مگر اینکه پیش از آن برای خود پیشوایی با عفت، دانشمند، پارسا، آگاه به قضاوت و سنت که کار آنان را سر و سامان دهد، انتخاب کنند... و نخستین چیزی که باید انجام دهند این است که پیشوایی که کار آنان را سر و سامان دهد اختیار کنند و از وی اطاعت و پیروی نمایند، اگر اختیار و انتخاب با آنان است [و امامی برای مردم معین نشده است] و اگر انتخاب با خداوند تبارک و تعالی و پیامبرش می‌باشد [یعنی امام معین شده باشد] که خداوند آنان را از اختیار و اظهار نظر در این مسئله کفایت نموده است»^{۷۲}.

از این روایت استفاده می‌گردد که امام معصومی که از جانب خداوند مشخص شده بر دیگران مقدم است، اما در صورت عدم دسترسی به امام معصوم به هر دلیلی که باشد، امامت و احکام آن معطل نمی‌ماند و امور و کیان مسلمانان به کفار و صهیونیستها و طاغوت‌های تجاوزگر واگذار نمی‌گردد. بلکه نوبت به امام منتخب از سوی امت می‌رسد و واجب است طبق شرایطی که مشخص شده، وی را اختیار و انتخاب کنند. و این نکته‌ای است شایان توجه.

اگر گفته شود: در عصر امام معصوم اشتباهات و خطاهای کارگزاران و قضات پس از کشف خلاف توسط امام معصوم جبران می‌گردد (اما در زمان غیبت چنین نیست) و شاید این تفاوتی باشد بین ائمه معصومین^(ع) و فقیه در عصر غیبت.

در جواب باید گفت: خطا و اشتباهات ولی فقیه و کارگزاران وی نیز پس از کشف خلاف، جبران می‌گردد، چرا که فرض بر عدالت و حسن ولایت ولی فقیه است. در هر صورت روایاتی که دلالت بر لزوم عصمت امام داشت، به آنچه درباره ولایت فقیه عادل در عصر غیبت گفتیم، خدشه و ضربهای وارد نمی‌کند و بلکه در حقیقت ولی فقیه در عصر غیبت نایب امام غایب معصوم^(ع) است، اگرچه انتخاب شخص او به امت واگذار شده باشد. نظیر مالک‌اشتر که نایب امیرالمؤمنین^(ع) بوده و در محدوده حکومتی وی اطاعت از او واجب و لازم می‌بود.

براین اساس شرط عصمت تنها در خصوص کسی که از سوی خداوند و یا پیامبر اکرم^(ص) بدون واسطه و با اسم و رسم مشخص شده است، می‌باشد [نه برای سایر پیشوایان در عصر غیبت].

بر تو باد به تدبیر و اندیشه پیرامون آنچه در این مختصر به عنوان دلیل بر تداوم امامت به معنی اعم و عدم جواز تعطیل آن در هیچیک از اعصار، ذکر گردید. در بخش آینده کتاب به صورت مفصلتر در این باره بحث خواهد شد.

شرط ششم: منصوصیت (تعیین امام توسط شارع مقدس):

[شرط دیگری که برای امامت و رهبری ذکر گردیده «منصوصیت» یا معرفی شدن از جانب خداوند تبارک و تعالی و پیامبر اکرم^(ص) است که] بر لزوم و ضرورت آن کلمات علمای ما - شیعه امامیه و نیز برخی روایات دلالت دارد که اجمالاً به درج آنها می‌پردازیم:

کلمات علما پیرامون شرط منصوصیت: مرحوم محقق طوسی در تجرید پس از ذکر شرط عصمت در امامت می‌فرماید:
«مقتضای عصمت آن است که نص صریح و یا سیرهای بر امامت وی (امام معصوم) گواهی دهد».

مرحوم علامه حلی در شرح کتاب فوق - شرح تجرید - می‌فرماید:
«شیعه امامیه معتقد است «امام» باید بر اساس گفتار خدا و نص به امامت

منصوب شده باشد، عباسیه می‌گویند: «راه تعیین امام به دو صورت است، یکی تعیین از جانب خداوند و دیگری از طریق ارث (از پدر به فرزند- موروثی). زیدیه می‌گویند: امام یا به وسیله معرفی و تعیین از جانب خداوند امامت می‌یابد و یا به وسیله (لیاقت نشان دادن و) دعوت کردن از مردم به اطاعت از خویش، سایر مسلمانان نیز تعیین امام را به وسیله نص پیامبر یا انتخاب و اختیار افراد خبره (اهل حل و عقد) می‌دانند اما آنچه ما امامیه بدان معتقدیم را به دو صورت می‌توان مدلل و مبرهن نمود:

۱- پیش از این گفتیم که امام واجب است معصوم باشد و عصمت امری است مخفی که جز خداوند تبارک و تعالی کسی به آن آگاه نیست، پس تعیین امام الزاماً باید توسط خداوند انجام پذیرد، چرا که تنها اوست که به وجود شرط (ملکه عصمت) در افراد آگاه است.

۲- پیامبر اکرم (ص) نسبت به مردم از پدر مهربان‌تر بود، او بود که تمام نیازهای مردم را به آنان باز می‌گفت و در طول حیات خویش حتی اعمال مستحبی را نیز به مردم گوشزد نمود و هم او-علیه و علی آله السلام- بود که برای مسافرت‌های یکی دو روزه خود فردی را به عنوان جانشین در مدینه معین و معرفی فرمود، حال چگونه می‌توان تصور نمود که وی در مسئله‌ای که از مهمترین و بزرگترین برترین مسائل جامعه است و مردم به ابراز آن شدیداً نیازمند بودند، از تعیین شخصی که پس از وی تداوم کارهای آن حضرت را به عهده بگیرد، ساکت باشد و خلافت و ولایت وی را متذکر نشده باشد؟!!

پس با توجه به سیره پیامبر (ص) بر وی واجب و لازم بوده که برای پس از خویش، امام و رهبری مشخص و به مردم معرفی نموده باشد. این یک برهان «لمی»^{۷۴} است که از علت شیء بر ضرورت وجود آن پی خواهیم برد.^{۷۵}

و نیز هم ایشان [مرحوم علامه] در تذکره می‌فرمایند:

«اینکه وی [امام] از جانب خدا و یا پیامبر (ص) و یا کسی که امامت وی از

۷۴. برهان «لمی» در مقابل برهان «ان» است، برهان «ان» از معلول به علت پی‌بردن و برهان «لمی» برعکس از علت به معلول رسیدن است. و در این مورد از ضرورت امامت برای اجتماع مسلمین و از سیره پیامبر اکرم (ص) به این نتیجه می‌رسیم که آن حضرت در زمان حیات خویش برای امامت جامعه و ادامه راه و اداره امور مسلمانان پس از خود خلیفه و جانشینی معین فرموده است. (مقرر).

۷۵. شرح تخرید، کشف‌المراد ۲۸۸/۱، مقصد ۵، مسئله ۴.

جانب خدا و پیامبر (ص) ثابت شده به مردم معرفی گردد، چرا که عصمت از امور مخفی است که برای مردم امکان وقوف به آن نیست و اگر امام به وسیله نص و روایت مشخص نگردد، تکلیف مالا یطاق [یعنی تکلیف به چیز غیرمقدور و خارج از طاقت انسان] بر مردم لازم می‌آید [که جایز نیست] ۷۶.»

روایات مورد استناد در این شرط:

[از جمله روایاتی که می‌توان درباره این شرط به آن استناد نمود روایات زیر است :

۱- روایت طولانی عبدالعزیز بن مسلم از امام رضا (ع) که در شرط عصمت قسمتهایی از

آن را درج کردیم. در قسمتی از آن آمده است:

«... و (پیامبر اکرم (ص)) در میان آنان علی (ع) را به عنوان محور و امام

برافراشت و هرگز آنچه را امت بدان محتاج بود فرونگذاشت... پس آن کس که

گمان کند خداوند عزوجل دین خود را ناقص گذارده، بیگمان کتاب خدا را انکار

نموده و آن کس که کتاب خدا را انکار کند، به وی کافر گشته، آیا آنان قدر

امامت و جایگاه آن را در میان امت می‌دانند تا جایز باشد خود امام را انتخاب

کنند.

همانا امامت قدرش والاتر، شانش بزرگتر، جایگاهش بلندتر، کرانه‌هایش

گسترده‌تر و ژرفایش عمیق‌تر از آن است که مردم با عقلهایشان بدان دست یابند

و یا با آراء خود به آن برسند و یا با اختیار خود امامی انتخاب کنند. امامت را

خداوند پس از نبوت به حضرت ابراهیم (ع) ارزانی داشت... و این امامت بعد از

پیامبر اسلام فقط در اولاد علی (ع) است تا روز قیامت، زیرا بعد از حضرت

محمد (ص) پیامبری نخواهد آمد، پس چگونه این ناآگاهان می‌توانند خودشان امام

را انتخاب نمایند؟... امام یگانه زمانه خویش است که احدی هم‌تراز او نیست، در

علم کسی مثل او نیست، کسی مثل او یا بدل او نتوان یافت، او بدون طلب و

تحصیل از ناحیه خداوند و هاب مخصوص به فضل و برتری خاصی است. پس

کیست که به کنه او پی ببرد و بتواند چنین کسی را تشخیص داده و انتخاب

نماید؟....

و چگونه می‌توان امام را بدون معرفی از جانب خدا توصیف نمود و به کنه او

پی برد یا دیگری را به جای او گمارد و از او بی‌نیاز شد.

نه، هرگز! امام همچون ستاره‌ای است که دست هر کسی به او نمی‌رسد و هر کسی نتواند او را بشناسد و توصیف نماید. پس چگونه اینان خود امام را انتخاب می‌کنند با اینکه عقولشان کوچکتر از آن است که چنین کاری را انجام دهند، آیا خیال می‌کنید امامت در غیر آل پیامبر حضرت محمد پیدا می‌شود؟..... با عقول ناقص و عقاید گمراه خود مسئله امامت را هدف قرار دادند و هر چه خواستند به آن نزدیک شوند دورتر شدند.... از انتخاب خدا و رسول و اهل بیت او دست برداشتند و به انتخاب خودشان قناعت کردند، در حالی که قرآن آنان را نهی نموده می‌فرماید: و خدای تو است هر آنچه خواست خلق می‌کند و سپس آن را اختیار می‌نماید و حق چنین اختیاری برای مردم نخواهد بود، خداوند منزّه است از آنچه مشرکین در مورد او می‌پندارند و نیز فرمود: هر گاه خدا و رسول به چیزی حکم نموده و آن را اختیار نمودند، دیگر حق اختیار برای مردم نخواهد بود. پس چگونه اینان می‌توانند امام را انتخاب نمایند، در حالی که امام عالمی است که هرگز جاهل نمی‌شود و نگهبانی است که هیچگاه در کار خود سستی نمی‌کند....

پس وی (امام) در این هنگام معصوم است و مؤید و موفق و حمایت شده از جانب خداوند که از خطا و انحراف و لغزشها ایمنی یافته، و بدین گونه خداوند به وی مقامی ممتاز بخشیده تا حجتی باشد بر بندگان و شاهدی بر مخلوقات، و این فضل خداست که به هر که بخواهد عنایت فرماید که او دارای فضلی بزرگ و بی‌منتهاست. پس آیا آنان می‌توانند به چنین امامی دست یافته و آن را برگزینند و یا آنچه را برگزیده‌اند این صفات و ویژگیها را دارا است که از وی اطاعت و پیروی نمایند؟^{۷۷}

۲- بحار الانوار از عیون به سند خویش از حسن بن جهم روایت نموده که گفت در مجلس مأمون هنگامی که در کنار وی امام علی بن موسی الرضا (ع) و جمعی از فقها و بزرگان علم کلام از فرقه‌های مختلف نشسته بودند بار یافتم، یکی از آنان، امام را مورد

۷۷. اصول کافی ۱/۱۹۸، کتاب الحجّه، باب نادر جامع، حدیث ۱. (پیش از این در شرط عصمت روایت اول، متن این روایت ذکر گردید و قسمتی در اینجا اضافه آمده که اینگونه است، پس از جمله او ممکنه اختیاره؟!... و کیف یوصف بکله اوینعت بکنهه اویفهم شیء من امره اویوجد من یقوم مقامه و یفنی غناه، لا، کیف و انی و هو بحیث النجم من یدالمتاولین و وصفالواصفین؟...)

سؤال قرار داده و گفت:

«یابن رسول الله چگونه امامت برای مدعی امامت صحیح و رواست؟
حضرت فرمود: بانص و اعلان از جانب خدا و پیامبر (ص) و با دلایل (آشکار بر صحت
مدعا) ۷۸.»

۳- و باز بحار به نقل از خصال به سند خویش از سلیمان بن مهران از
امام جعفر صادق (ع) روایت نموده که فرمود:

«ده خصلت از ویژگیهای امام است: معصوم بودن، منصوبیت [معرفی شدن
از جانب خدا و پیامبر (ص)] و اینکه داناترین، پارساترین و آگاهترین مردم به کتاب
خداوند بوده و اینکه دارای وصیتی روشن و آشکار باشد...» ۷۹.

۴- و باز بحار از معانی الاخبار به سند خویش از ابی الجارود روایت نموده که گفت:
از امام محمد باقر (ع) سؤال کردم که امام با چه ویژگیها و نشانه‌هایی شناخته می‌گردد؟
حضرت فرمود:

«با ویژگیهایی چند: اولین آن، این که از جانب خداوند عزوجل بدین مقام
منصوب شده و به مردم به عنوان پرچم و محور معرفی شود، تا حجتی برای مردم
باشد، همانگونه که پیامبر اکرم (ص)، علی (ع) را بدین مقام منصوب نمود» ۸۰.

۵- و باز در بحار از معانی الاخبار از امام زین العابدین (ع) روایت شده که فرمود:
«از ما خانواده کسی امام نمی‌باشد مگر اینکه معصوم است، و عصمت چیزی
نیست که در ظاهر خلقت انسان آشکار باشد تا بدان وسیله مردم، وی را باز
شناسند، پس امام نیست مگر کسی که منصوص باشد» ۸۱. [از جانب خدا و پیامبر
و امام قبلی بدین مقام تعیین شده باشد].

۷۸. یابن رسول الله بأی شیء تصح الامامة لمدعیها؟ قال: بانص والدلائل. (بحار ۱۲۴/۲۵، کتاب الامامة، باب
جامع فی صفات الامام، حدیث ۶).

۷۹. عن ابی عبدالله (ع) قال: عشر خصال من صفات الامام: العصمة والنصوص (والنص. خ. ل.) و ان یکون
اعلم الناس واتقاهم لله و اعلمهم بکتاب الله و ان یکون صاحب الوصية الظاهرة- الحدیث. (بحار ۱۴۰/۲۵، باب
جامع فی صفات الامام، حدیث ۱۲).

۸۰. عن ابی الجارود قال: سألت اباجعفر الباقر (ع) بم یعرف الامام؟ قال بخصال: اولها نص من الله- تبارک و
تعالی- علیه و نصبه علما للناس حتی یکون علیهم حجة لان رسول الله (ص) نصب علیاً... (بحار ۱۴۱/۲۵، باب
جامع... حدیث ۱۳).

۸۱. عن علی بن الحسین (ع) قال: الامام من الا یکون الا معصوما و لیست العصمة فی ظاهر الخلقة فیعرف بها
فلذلک لا یکون الا منصوماً. (بحار ۱۹۴/۲۵، باب عصمتهم و لزوم عصمة الامام (ع) حدیث ۵).

۶- و باز در بحار از کتاب احتجاج از سعد بن عبدالله قمی روایت شده که گفت: از امام قائم (عجل الله فرجه) آنگاه که در دامان پدرش (امام حسن عسکری^(ع)) بود سؤال کردم که چرا مردم نمی‌توانند برای خویش امام اختیار نمایند؟ حضرت فرمود:

«امام مصلح را اختیار کنند یا امام مفسد را؟ عرض کردم امام مصلح را. حضرت فرمود: به هنگام انتخاب آیا امکان دارد مردم بدان جهت که نمی‌دانند در سینه دیگران از صلاح و فساد چه می‌گذرد فرد مفسدی را انتخاب کنند؟ عرض کردم بلی یا بن رسول الله. حضرت فرمود: علت منع از انتخاب و اختیار مردم همین جاست. ۸۲»

۷- و باز در بحار از صدوق در کمال الدین به سند خویش از عمرو بن اشعث روایت شده که گفت از امام جعفر صادق^(ع) شنیدم که می‌فرمود:

«آیا می‌پندارید که امر حکومت به دست ماست، به هر که خواسته باشیم می‌سپاریم؟ هرگز، به خدا سوگند، آن عهدی است معهود از پیامبر اکرم^(ص) که به یک‌یک افراد واگذار می‌گردد تا به صاحبش پایان پذیرد» ۸۳.

۸- و باز در بحار از مناقب، از محمد بن سنان از امام صادق^(ع) در باره گفتار خداوند سبحان «یخلق ما یشاء ویختار» روایت شده که فرمود:

«خداوند (از میان مردم) محمد و اهل بیت او را اختیار و انتخاب نمود» ۸۴.

۹- و باز در بحار از کتاب مناقب از انس روایت شده که پیامبر اکرم^(ص) فرمود: «همانا خداوند آدم را آنگونه که خواست از گل آفرید، آنگاه فرمود: «ویختار» خداوند مرا و اهل بیتم را از میان جمیع خلایق اختیار کرد، آنگاه ما را برگزید و آنگاه مرا پیامبر قرار داد و علی بن ابیطالب را وصی و جانشین من نمود، آنگاه فرمود:

۸۲. عن سعد بن عبدالله القمی قال: سألت القائم فی حجر ابیه، فقلت: اخبرنی یا مولای عن العلة التي تمنع القوم من اختیار امام لانفسهم، قال: مصلح او مفسد؟ قلت: مصلح، قال: هل يجوز ان تقع خیرتهم علی المفسد بعد ان لا یعلم احد ما یخطر ببال غیره من صلاح او فساد؟ قلت: بلی، قال: فهی العلة. (بحار ۶۸/۲۳، کتاب الامامة، باب ان الامامة لاتکون الا بالنص، حدیث ۳).

۸۳. عن عمر بن الاشعث قال: سمعت ابا عبد الله^(ع) یقول: اترونی الامر الینا نضعه حیث نشاء؟ کلا والله انه لعهد معهود من رسول الله^(ص) الی رجل فرجل حتی ینتهی الی صاحبه (بحار ۷۰/۲۳، باب ان الامامة لاتکون الا بالنص، حدیث ۲).

۸۴. بحار ۷۴/۲۳ باب ان الامامة لاتکون الا بالنص، حدیث ۲۲.

«ما کان لهم الخیرة» یعنی برای مردم در این باره حق اختیار و انتخاب قرار ندادم، هر که را خود خواستم انتخاب می‌کنم، پس من و اهل بیتم برگزیدگان خدا و انتخاب شدگان او در میان مخلوقاتش می‌باشیم».^{۸۵}

۱۰- باز در بحار از خصال به سند خویش از مفضل روایت شده که گفت، خدمت امام صادق (ع) عرض کردم یا بن رسول‌الله چرا امامت در میان فرزندان حسین (ع) قرار گرفت نه در بین فرزندان حسن (ع)، با اینکه هر دو فرزندان ونوه‌های رسول خدا و سرور جوانان بهشت بودند؟ حضرت فرمود:

«موسی و هارون دو برادر و دو پیامبر مرسل بودند، اما خداوند پیامبری را در صلب هارون قرار داد نه در صلب موسی، و کسی نمی‌تواند بگوید که خداوند چرا چنین کرد، و اینکه امامت، خلافت خداوند عزوجل است و روا نیست کسی بگوید چرا خداوند امامت را در صلب حسین قرار داد نه در صلب حسن. خداوند در تمام کارهایش حکیم است. او در مورد افعالش مورد سؤال واقع نخواهد شد، بلکه این مردمند که در مورد اعمال و کردارشان مورد سؤال قرار خواهند گرفت».^{۸۶}

و روایات دیگری نظیر این روایات که در کتب روایی ذکر شده است.

انحصار منصوبیت در ائمه معصومین علیهم السلام: از بررسی روایات فوق و سایر روایات و نیز از مجموع کلمات اصحاب که پیش از این بدان اشاره نمودیم، چنین استفاده می‌شود که چون عصمت و سایر کمالات نفسانی و مقامات عالی و معنوی که کسی به جز خداوند تبارک و تعالی از آن واقف و آگاه نیست در امام معتبر است به همین جهت شرط منصوبیت راهی است برای کشف عصمت و سایر کمالات، بنابراین این شرط را فقط در

۸۵. قال النبی (ص) ان الله خلق آدم من طین کیف یشاء ثم قال : «ویختار» ان الله اختارنی و اهل بیتی علی جمیع الخلق فانتخبنا، فجعلنی الرسول و جعل علی بن ابی طالب الوسی، ثم قال : «ماکان لهم الخیرة» یعنی ما جعلت للعباد ان یختاروا، و لکن اختار من اشاء، فانا و اهل بیتی صفوة الله و خیرته من خلقه. (بحار ۷۴/۲۳، باب ان الامامة لا یكون الا بالنص، ذیل حدیث ۲۲).

۸۶. عن المفضل عن الصادق (ع) قال : قلت له : یا بن رسول الله کیف صارت الامامة فی ولد الحسن (ع) و ولد الحسن (ع) و هما جمیعاً ولدا رسول الله و سبطاه و سید اشباب اهل الجنة؟ فقال : ان موسی و هارون (ع) کانا نبیین مرسلین اخوین فجعل الله النبوة فی صلب هارون دون صلب موسی و لم یکن لاحد ان یقول لم فعل الله ذلك؟ وان الامامة خلافة الله عزوجل لیس لاحد ان یقول : لم جعلها الله فی صلب الحسن دون صلب الحسن لان الله هو الحکیم فی افعاله لا یسأل عما یفعل و هم یسألون . (بحار ۷۰/۲۳، باب ان الامامة ... حدیث ۶).

مورد ائمه معصومین که شرطیت عصمت در آنان محرز و قطعی است باید معتبر دانست [و به اصطلاح فقها، منصوبیت طریقیّت و کاشفیت دارد، نه اینکه خود شرطی مستقل باشد]. هیچ دلیلی بر ضرورت اعتبار آن برای فقهای عادل در عصر غیبت که اجمالاً ولایت آنان را ثابت کردیم نیست و ثابت شد که عصمت در مورد آنان قطعاً شرط نیست. از ظواهر الفاظ نص و منصوص که در روایات آمده نیز استفاده می‌شود که نص به معنی معرفی کردن و مشخص کردن افراد به اسم و خصوصیات است، نه بیان شرایط و کلیات، و بر فرض که فقها، به صورت عام در زمان غیبت منصوب باشند باز لفظ نص بر آنان صادق نیست. و منصوبیت نیز شامل آنان نمی‌گردد و به آنان نمی‌توان گفت امام منصوص. و باز از ظواهر الفاظ اختیار خدا و رسول و انتخاب آنان که در روایات آمده چنین استفاده می‌شود که خداوند سبحان افراد خاصی همچون حضرت امیرالمؤمنین و سایر ائمه معصومین (ع) از اولاد آن حضرت را با اسم و مشخصات اختیار و انتخاب نموده، چنانچه روایات محمد بن سنان و روایت انس (روایات شماره ۸ و ۹) به همین معنی دلالت داشت. بنابراین اگر منصوبیت را در مورد پیشوایان و رهبران در زمان غیبت نیز شرط بدانیم لازمه آن تعطیل نمودن حکومت اسلامی به طور کلی در زمان غیبت است، چرا که به طور قطع در عصر غیبت پیشوایان و رهبران از جانب خداوند و پیامبر اکرم و ائمه معصومین به اسم و رسم مشخص نگردیده‌اند. بلکه تنها صفات و ویژگیهای آنان بیان شده و این غیر از منصوبیت است. و نیز آنچه از روایت طولانی عبدالعزیز بن مسلم و سایر روایات نظیر آن به دست می‌آید این است که این روایات برای رد نظر عامه که در ارتباط با امامت حضرت علی (ع) اختیار و انتخاب خداوند سبحان و پیامبر (ص) را رها کرده و به انتخاب و اختیار خود روی آوردند، بوده است.

چنانچه به صراحت این معنی از جملاتی نظیر: «آنان از انتخاب خدا و اختیار رسول خدا (ص) و اختیار اهل بیت وی (ع) روی گردانده و به انتخاب و اختیار خود روی آوردند». و نیز از جمله «پس او (امام) معصوم است و مؤید و موفق و حمایت شده از جانب خداوند...» تا آنجا که می‌فرماید: «آیا آنان می‌توانند به چنین امامی دست یافته و او را برگزینند و یا آنچه برگزیده‌اند این صفات و ویژگیها را داراست که از وی اطاعت و پیروی نمایند؟!» این معنی بخوبی استفاده می‌گردد.

ما پیش از این گفتیم و در بخشهای آینده کتاب نیز به تفصیل خواهیم گفت که اختیار و انتخاب مردم - اگر قائل به صحت آن شویم - در صورتی است که نص و تعیین از جانب

خداوند وجود نداشته باشد والا اختیار خدا و رسول خدا بسه صورت قسطع همواره بر اختیار مردم مقدم است و صفاتی که در این روایت برای شخص امام بر شمرده شده قطعاً در غیر امام معصوم که به اسم و رسم منصوب و مشخص شده باشد وجود ندارد [بنابراین این روایت و امثال آن ناظر به آن امامی است که جز خدا و رسول، صفات و ویژگیهایش را نمی‌دانند و این همان امام معصوم است. پس روایات نص و عصمت به‌طور کلی ناظر به زمان غیبت نیست].

فقهای عادل اگر بر فرض در زمان غیبت به صورت نصب عام از جانب ائمه معصومین^(ع) به ولایت منصوب شده باشند، باز هنگامی که در عصر و زمان واحدی تعدادشان زیاد و متعدد باشد و همه از شرایط مساوی برخوردار باشند، مردم موظفند از بین آنان یک نفر را به امامت انتخاب کنند، چنانچه در مورد قاضیهای متعدد در باب قضاوت همین معنی گفته شده است. [بنابراین در زمان غیبت بالاخره باید اختیار و انتخاب باشد و بنا نص و نصب، امکان تعیین امام و رهبر وجود ندارد].

به‌طور خلاصه روایات و کلماتی که گذشت ناظر به امامت به معنی اخص آن نزد شیعه می‌شود که مربوط به اشخاص خاص و معین است نه مربوط به امامت و حکومت به معنی اعم که در هیچ عصر و زمانی مهمل ماندن و تعطیل آن جایز نیست و همانگونه که در این باره - چنانچه پیش از این خوانده شد - شرط «عصمت» معتبر نبود، «منصوصیت» که خود طریقی برای تشخیص عصمت است نیز شرط نیست و دلایل آن نیز همان دلایلی است که در نفی اعتبار عصمت در امامت به معنی اعم گفته شد.

ما در آنجا گفتیم که وظایف سه‌گانه امامت یعنی صدور فتوا (افتاء) و تأسیس حکومت (ولایت) و حل و فصل اختلافات جامعه (قضاوت) در عصر غیبت به هیچ وجه تعطیل نمی‌گردد. با اینکه متصدیان آن نه معصوم هستند و نه منصوص.

رهبری فقها در عصر غیبت، رهبری اصول و ضوابط: به عبارت روشن‌تری می‌توان گفت فقها در عصر غیبت صلاحیت جانشینی حضرت ولی عصر (عجل‌الله فرجه) و به عهده گرفتن مسئولیت از جانب وی را دارند. همان‌گونه که مالک اشتر و افرادی نظیر وی صلاحیت به عهده گرفتن مسئولیت از طرف امیرالمؤمنین را داشتند، اما چون تعیین و معرفی فقها در عصر غیبت به اسم و مشخصات امکان‌پذیر نیست و از سوی دیگر مهمل گذاردن رهبری و تعطیل اجرای دستورات اسلام نیز جایز نمی‌باشد، خداوند تبارک و تعالی وائمه معصومین - علیهم‌السلام - صفات و شرایطی را برای رهبری مشخص نموده و

بیان فرموده‌اند که در هر زمان و مکان انتخاب و تعیین رهبری الزاماً بر اساس آن باید صورت پذیرد، اما تطبیق این شرایط و اصول بر افراد و تعیین و مشخص نمودن رهبر از میان سایرین به صورت مستقیم به مردم و یا خبرگان آنان واگذار شده است.

پس در این صورت تمام کسانی که ویژگیها و صفات رهبری را دارا باشند، صلاحیت امامت و رهبری را دارند اما از بین آنان کسی که مردم او را طبق ضوابط مقرر شرعی انتخاب نمودند بالفعل امام و رهبر واجب‌الاطاعه خواهد شد.

بخش پنجم

چگونگی انعقاد امامت و تعیین رهبری

- ۱- سخنان بزرگان در چگونگی انعقاد رهبری.
- ۲- سخنی در باب کیفیت نصب فقها در عصر غیبت و تعدد رهبری.
- ۳- نقد و بررسی دلایل قائلین به منصوب بودن عموم فقها به خلافت و رهبری در عصر غیبت.
- ۴- دلایل مورد استناد در صحت انعقاد امامت با انتخاب امت.
- ۵- مطالبی درباره بیعت و روایات آن.
- ۶- طرح شانزده مسئله مهم و قابل توجه.

www.KetabFarsi.com

فصل اول

سخنان بزرگان در چگونگی انعقاد رهبری

پیش از این در بخش اول کتاب پیرامون اینکه هیچ کس را بر دیگری حاکمیت نیست، [اصل اولی لا ولاية لاحد علی احد] و در بخش دوم درباره ثبوت ولایت پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) در نزد ما (شیعه امامیه) و در بخش سوم مروری اجمالی بر ابواب فقه اسلام و روایاتی که در آن لفظ «امام» یا «والی» یا «سلطان» و واژه‌های دیگری از این قبیل آمده بود و نیز ضرورت حکومت در همه اعصار و آنچه در این باره قابل استناد بود. و در بخش چهارم، شرایط حاکم اسلامی از دیدگاه عقل و شرع و کتاب و سنت، مطالبی از نظر خوانندگان گرامی گذشت، و اکنون در ادامه بحث به چگونگی انعقاد امامت و تعیین حاکم اسلامی می‌پردازیم.

البته [این نکته را همین جا یادآور می‌شویم که] غرض ما در این مباحث بازگشت به مسائل صدر اسلام و طرح مسئله امامت که مورد اختلاف فریقین [شیعه و سنی] می‌باشد نیست. زیرا این مباحث مربوط به علم کلام است و باید در جای خود مورد بحث قرار داده شود، بلکه بحث ما در اینجا پیرامون کیفیت تعیین والی و حاکم در عصر غیبت در صورت تعدد افراد واجد شرایط است و البته نقل برخی از کلمات بزرگان در این زمینه، راهگشای طرح دیگر مباحث است که الزاماً در ابتدا به نقل آنها می‌پردازیم:

۱- ماوردی در کتاب الاحکام السلطانیه می‌گوید:

«امامت به دو گونه منعقد می‌گردد: یکی توسط انتخاب اهل حل و عقد [خبرگان] و دیگری توسط امام قبلی، اما در بین کسانی که می‌گویند امامت

توسط اهل حل و عقد منعقد می‌شود اختلاف است که تعداد این افراد [خبرگان] به چند نفر باید برسد؟ دسته‌ای می‌گویند: امامت منعقد نمی‌گردد مگر اینکه تمام افراد اهل حل و عقد از شهرهای مختلف بر امامت فردی اجتماع کنند و این بدان جهت است که رهبری او همه‌گیر باشد و امت اجماعاً تسلیم دستورات او باشند. اما این نظریه با کیفیت انعقاد بیعت مردم با ابوبکر نقض می‌گردد، چرا که افراد حاضر [در سقیفه یا در مدینه] منتظر افراد غایب نماندند.

دسته‌ای دیگر می‌گویند کمترین تعدادی که امامت بارائی و بیعت آنان منعقد می‌شود پنج نفر است که هر پنج نفر همگی در انعقاد امامت دخالت نمایند، یا یکی از آنان با رضایت و نظر چهار نفر دیگر انعقاد امامت را به عهده می‌گیرد. برای این نظریه به دو مطلب استدلال نموده‌اند، یکی به بیعت ابوبکر که با بیعت پنج نفر محقق گردید. آنگاه دیگران از آن پنج نفر متابعت کردند و آن پنج نفر عمر بن خطاب، ابوعبیده جراح، اسید بن حضیر، بشیر بن سعد و سالم مولی ابی‌حذیفه بودند. و دیگری به عمل عمر که شورای خلافت را بین شش نفر قرار داد تا با رضایت پنج نفر دیگر خلافت برای یکی از آنها استقرار یابد و این نظر اکثر فقها و متکلمین بصره است.

اما علمای دیگری از اهل کوفه می‌گویند: امامت با حضور سه نفر از اهل حل و عقد که یکی از آنها با رضایت دو نفر دیگر خلافت را به عهده بگیرد محقق می‌شود، که در این صورت، یکی از آنها حاکم است و دو نفر دیگر شاهد، چنانچه عقد نکاح نیز با حضور ولی و دو شاهد صحت می‌یابد.

دسته‌ای دیگر گفته‌اند: امامت با بیعت یک نفر نیز منعقد می‌شود، چرا که عباس به علی (ع) گفت: دستت را بده با تو بیعت کنم تا مردم بگویند عموی رسول خدا (ص) با پسر عموی خویش بیعت کرده است و در این صورت حتی دو نفر نیز در امامت تو اختلاف نخواهند کرد و بدان جهت که بیعت خود یک نوع قضاوت است و قضاوت و حکم یک نفر نیز نافذ و مورد قبول می‌باشد.^۱

در باره سخن ایشان (ماوردی) می‌توان گفت: ولایت بر مسلمانان امری است که به همه مسلمانان مربوط می‌شود، پس نصب امام واجب است یا از سوی خداوند متعال که مالک الملوک انسانهاست، یا از ناحیه همه مسلمانان، یا لاقلاً از سوی اکثریت آنان یا از

ناحیه اهل حل و عقد، در صورتی که رضایت جمیع یا اکثریت مردم را در پی داشته باشد، صورت گیرد.

اما نفوذ نظر تعداد کمی نظیر پنج نفر مثلاً در حق همه مردم و وجوب متابعت از آنان این چیزی است که نه در عقل و نه در شرع ملاکی برای صحت آن وجود ندارد.

از سوی دیگر درباره محذور بیعت ابی بکر که بدان اشاره گردید، باید گفت چنین محذوری وجود ندارد، چرا که اکثریت علمای سنت در امام و در صحابه معتقد به عصمت نیستند و خود عمر نیز بیعت با ابوبکر را یک «فلته» و امر حساب نشده خواند و گفت: «بیعت ابی بکر فلتة و قی الله شرها»^۲. بیعت ابی بکر یک امر حساب نشده بود که خداوند مردم را از شر آن مصون نگاه داشت.

پس، از این کلام استفاده می‌گردد که این بیعت در نزد وی براساس و قاعده‌ای بنا نشده بود و خود وی نمی‌خواست که اینگونه بیعت به صورت یک قاعده و سنت مورد قبول - برخلاف آنچه که اینان پنداشته‌اند - پابرجا بماند.

یکی از علمای سنت به نام «عبدالکریم خطیب» در کتاب *الخلافة والامامة* در این باره می‌نویسد:

«ما بی‌تردید دریافتیم آنان که با اولین خلیفه مسلمانان - ابوبکر - بیعت کردند، از اهل مدینه تجاوز نمی‌کردند و بسا چند نفر از اهل مکه نیز بودند. اما همه مردم جزیره‌العرب در این بیعت مشارکت نداشتند و شاهد و ناظر آن نیز نبودند و در آن رأیی نداشتند و خبر وفات پیامبر اکرم (ص) باخبر خلافت ابی بکر یکجا به آنان می‌رسید، آیا اینگونه بیعت و این اسلوب می‌تواند واقعاً حاکی از رأی و نظر مردم در انتخاب رهبران خود باشد؟!»

آیا این روش و اسلوب را می‌توان با سایر شیوه‌های دموکراسی در انتخاب رهبران مقایسه نمود؟! بی‌تردید این شیوه انتخاب درهای جدل و اختلاف در تعیین چگونگی انتخاب حاکم اسلامی بین مسلمانان را گشود»^۳.

و از شیخ علی عبدالرزاق، یکی از علمای دانشگاه‌الازهر نقل شده که در کتاب خویش *الاسلام و اصول الحکم* می‌نویسد:

«اگر ملاحظه کنی که چگونه بیعت برای ابی بکر تمامت یافت و امر حکومت

۲. صحیح بخاری ۱۸۰/۴ باب رجم الحبلی من الزنا...

۳. الخلافة والامامة / ۲۷۲.

وی استقرار پذیرفت، برای تو روشن می‌شود که این بیعت یک بیعت سیاسی از نوع شاهنشاهی بود که بر آن مارک دولت و روش نو پدید خورده شد و اینگونه حکومت نظیر سایر حکومتها براساس زور و شمشیر بناشد»^۴.

و سخنان دیگری در این زمینه که می‌توان در کتابهای مختلف بدان مراجعه نمود.

۲- قاضی ابویعلی می‌نویسد:

«و امامت از دو طریق منعقد می‌گردد، یکی با اختیار و انتخاب اهل حل و عقد و دیگری با تعیین امام قبلی... و از وی (یعنی از احمد حنبل) روایت شده که امامت بازور و پیروزی نظامی نیز منعقد می‌گردد و نیازمند به پیمان و قرارداد مشخصی نیست، در روایت عبدوس بن مالک عطار (القطان خ.ل) آمده است: «کسی که بر مردم به وسیله شمشیر غلبه کند، به گونه‌ای که خلیفه مسلمانان گردد و امیرالمؤمنین نامیده شود، هرگز برای کسی که ایمان به خداوند و روز قیامت دارد روانیست که شب بخسبد و او را امام خویش نداند، چه وی نیکوکار باشد و یا فاجر». و نیز در روایت ابی‌الحرث در مورد امامی که شخص دیگری که طالب حکومت است علیه وی قیام نموده و یک دسته از مردم با امام و دسته دیگر با شخص شورشگرند، آمده است که احمد می‌گوید: «اقامة نماز جمعه با کسی است که به پیروزی دست یابد» و بر این معنی احتجاج نموده که در «واقعة حره» فرزند عمر برای مردم مدینه نماز گزارد و گفت: ما با کسی هستیم که غلبه می‌یابد»^۵.

۳- و در معنی ابن قدامة حنبلی آمده است:

«... و خلاصة کلام اینکه کسی که مسلمانان بر امامت و بیعت وی اتفاق کنند، امامتش ثابت و اطاعتش واجب است. به دلیل روایت و اجماعی که پیش از این خوانده شد و نیز به همین گونه است کسی که امامت وی توسط پیامبر اکرم (ص) و یا امام قبلی مشخص شده باشد، چرا که خلافت ابوبکر به وسیله اجماع صحابه بر بیعت وی پابرجا گردید و امامت عمر به وسیله تعیین ابوبکر و اجماع صحابه بر قبول نظر وی محقق شد.

و نیز اگر کسی بر امام خروج کرد و پیروز شد و مردم را با زور و شمشیر تحت

۴. فلسفة التوحید والولایة / ۱۹۴ به نقل از الاسلام و اصول الحکم / ۱۸۲.

۵. الاحکام السلطانیة / ۲۳.

فرمان خویش در آورد و مردم به اطاعت و فرمانبرداری او گردن نهادند و از او پیروی کردند، او نیز امام جامعه می‌گردد و جنگ علیه وی و خروج بر او حرام است، چرا که عبدالملک مروان بر عبدالله بن زبیر شورید و او را کشت و بر شهرها و مردم استیلا یافت، تا جایی که مردم خواه ناخواه با او بیعت کردند، که در این صورت وی امام است و خروج و شورش علیه وی حرام می‌باشد»^۶.

۴- در کتاب منهاج نووی که یکی از بزرگان شافعیه است آمده:

«امامت به وسیله بیعت منعقد می‌گردد و صحیح‌ترین شیوه آن، بیعت اهل حل و عقد [خبرگان] از علما و رؤسا و چهره‌های برجسته و خوشنام مردم است که می‌توانند جهت تصمیم‌گیری در امری اجتماع کنند و شرط آن، این است که همه آن شرایط شهود (از قبیل ایمان، عدالت و...) را دارا باشند و امام را نیز می‌توان با تعیین او از طرف امام پیشین برگزید.

پس اگر تعیین خلیفه را به شورایی واگذار نماید آن نیز مانند تعیین خلیفه است که آن شورا از بین خود یک نفر را با رضایت دیگران به امامت برمی‌گزینند و با استیلا و قدرت شخص جامع‌الشرايط نیز امامت منعقد می‌گردد و بنا بر قول اصح، فاسق و جاهل نیز می‌تواند با قدرت و استیلا به امامت برسد»^۷.

۵- مرحوم علامه حلی- طاب ثراه- در تذکره می‌فرماید:

«مسئله: چنانچه پیش از این گفته شد در نزد ما (شیعه امامیه) امامت تنها بانص منعقد می‌شود و به وسیله بیعت منعقد نمی‌گردد. برخلاف عامه اهل سنت که آنان امامت ابوبکر را به وسیله بیعت ثابت می‌کنند، ولیکن آنان نیز در صحت انعقاد امامت بانص با ما موافقند، ولی انعقاد امامت را به چند طریق می‌دانند: ۱- بیعت... ۲- تعیین خلیفه توسط امام قبلی نظیر تعیین عمر به خلافت توسط ابوبکر... ۳- استیلا و غلبه [بازور و قدرت شمشیر]^۸»

۶- و در کتاب کشف‌المراد می‌فرماید:

«امامیه به خصوص معتقدند که امام باید به وسیله نص مشخص گردد، و عباسیه می‌گویند که راه تعیین امام به دو گونه است، یکی نص، و دیگری میراث

۶. العفتی ۵۲/۱۰.

۷. منهاج / ۵۱۸، کتاب البقاء

۸. التذکره ۴۵۳/۱.

[از پدر به فرزند] و زیدیه می‌گویند: تعیین امام یا به وسیله نص و یا دعوت از مردم به اطاعت از خویش محقق می‌شود و باقی مسلمانان می‌گویند: امامت به وسیله نص یا اختیار اهل حل و عقد [خبرگان] محقق می‌گردد.^۹

۷- و در کتاب الفقه علی‌المازهاب الاربعه آمده است:

«همه پیشوایان مذاهب چهارگانه [حنبل، مالکی، شافعی، حنفی] بر این معنی متفق‌اند که امامت به وسیله بیعت اهل حل و عقد از علما و رؤسا و چهره‌های سرشناس مردم که می‌توانند در یک امر اجتماع کنند، محقق می‌گردد و عدد خاصی در تعداد آنان شرط نیست، و باید کسانی که با امام بیعت می‌کنند ویژگیها و شرایط شهود از قبیل عدالت و دیگر شرایط را دارا باشند و نیز امامت به وسیله تعیین امام بالفعل جامعه که برای پس از خود خلیفه مشخص می‌نماید محقق می‌گردد... و اجماع امت بر جواز اینگونه تعیین خلیفه و امام منعقد گردیده است.^{۱۰}»

۸- در کتاب الفقه الاسلامی و ادلته تألیف دکتر وهبة الزحیلی آمده است:

«فقهای اسلام چهار طریق برای تعیین عالی‌ترین مقام دولت اسلامی مشخص نمودند: «نص»، «بیعت»، «ولایت عهدی» و «تسلط با قهر و غلبه» و ما بزودی آشکار خواهیم ساخت که تنها راه صحیح اسلام که به اصل شوری و به واجبات کفایی ارج می‌نهد، یک راه بیشتر نیست و آن راه، همان بیعت اهل حل و عقد به انضمام رضایت عموم مردم به اختیار خویش است و راههایی غیر از این مستندات آنها ضعیف است.^{۱۱}»

۹- و نیز هم ایشان در جای دیگر می‌گویند:

«رای فقهای مذاهب اربعه و دیگران بر این است که امامت به وسیله قدرت نظامی و غلبه منعقد می‌گردد، زیرا شخصی که با غلبه تسلط یافت، خواه ناخواه بدون بیعت مردم و یا تعیین از سوی امام قبلی با استیلا بر جامعه امامت یسافته است، البته در برخی موارد پس از تسلط، بیعت مردم را نیز به دنبال دارد.^{۱۲}»

مخفی نماند که مقتضای آنچه در کلمات فوق خوانده شد که یکی از راههای انعقاد

۹. کشف المراد ۲۸۸/۵، مقصد ۵، مسئله ۴.

۱۰. الفقه علی‌المازهاب الاربعه ۷/۵، ۴۱، مبحث شروط الامامه.

۱۱. الفقه الاسلامی وادلته ۶۷۳/۶.

۱۲. الفقه الاسلامی وادلته ۶۸۲/۶.

امامت به صورت مطلق، تسلط و غلبه قلمداد شده بود، این است که اگر کسی بر امام خروج کرد، در ابتدای کار، یاغی و طغیانگر است و قتال و مقابله با وی واجب است، اما در صورتی که به هر شکل پیروزی یافت و قدرت خود را استحکام بخشید، امام واجب الاطاعة می‌گردد. اگر چه از فاسق‌ترین فسقه و ستمگرترین ظلمه باشد! و این امری است بسیار عجیب که مورد قبول هیچ طبع سلیمی نیست.

اینگونه نویسندگان سنی مذهب گویا غالباً در صدد توجیه وضع موجود که در ظرف خارج اشخاصی بر مسلمانان سلطه و حاکمیت داشته‌اند، بوده‌اند و می‌خواسته‌اند به گونه‌ای از نظر شرعی اعمال آنان را نیکو و پسندیده جلوه دهند، و به همین جهت شیوه‌هایی نظیر «تسلط به قهر و غلبه» یا «ولایت عهدی» یا «بیعت تعدادی اندک» را در امامت جامعه کافی دانسته‌اند! اما بی‌تردید شخص منصفی که در تلاش یافتن حق است، شأن وی نیست که واقعیت موجود را به هر گونه که هست توجیه کند، بلکه باید آنچه را عقل و شرع به ذات خویش [بدون ملاحظات سیاسی و مصلحتی] حکم می‌کند، بیان دارد.

پیش از این روشن گردید که امامت بر مسلمانان امری است که متعلق به همه مسلمانان است. پس واجب است یا از جانب خداوند تبارک و تعالی که مالک جمیع موجودات است به کسی واگذار گردد یا شخص طبق رضایت همه یا اکثریت مسلمانان و یا لاقلاً از سوی اهل حل و عقد و خبرگان مردم که عادتاً پشتوانه و رضایت همه مردم را به دنبال دارند به امامت برگزیده شود.

و بدون تردید نصب از جانب خداوند متعال بر فرض تحقق آن - چنانچه در مورد ائمه دوازده‌گانه علیهم السلام از معتقدات ماست - بر انتخاب امت قطعاً مقدم است، بر این اساس طریق دوم در طول طریق اول قرار می‌گیرد، نه در عرض آن، خداوند متعال در این باره می‌فرماید:

«و ما كان لمؤمن و لا مؤمنة اذا قضى الله و رسوله امراً ان يكون لهم الخيرة من امرهم»^{۱۳} - هیچ زن و مرد مؤمنی را نرسد هنگامی که خدا و رسول وی امری را خواستند، اختیاری در کار خویش داشته باشند».

توضیح بیشتر کلام در این زمینه: حاصل کلام اینکه برای افراد محقق از مجموع غلامای اسلام درباره منشأ و مبدا حکومت دو نظر است.

نظر اول: اینکه سیادت و حاکمیت منحصر به ذات خداوند تبارک و تعالی است و تشریح و حکومت به دست اوست (ان الحکم الا لله) و پیامبر اکرم (ص) نیز حق حکومت برای وی نیست مگر پس از آنکه این حق را خداوند به وی واگذار نماید و او نیز در حکومت خود جز آنچه را خداوند به وی وحی کند انجام نمی‌دهد و ائمه علیهم‌السلام نیز از جانب پیامبر اکرم (ص) به دستور خداوند بدون واسطه یا با واسطه به امامت منصوب می‌گردند و حتی فقها در عصر غیبت از جانب ائمه (ع) بدین مقام منصوب شده‌اند و الا حق حکومت نمی‌یافتند، و برای انتخاب مردم در این باره هیچ جایگاهی وجود ندارد.

پس بر این اساس حکومت اسلامی یک حکومت تئوکراسی (خدا مالکی) محض است و ظاهر نظر اصحاب ما امامیه نیز همین نظر است.

نظر دوم: امت اسلامی در مجموع صاحب سیادت و جایگاه قدرت و سلطه واقعی است و اهل حل و عقد (خبرگان) تجسم و تمثلی از سلطه امت هستند و شاهد بر این مدعی علاوه بر سلطه تکوینی مردم بر امور خویش، گفتار خداوند تبارک و تعالی است که می‌فرماید: «و امرهم شوری بینهم» و روایات متواتر بسیار زیادی که دلالت بر بیعت مردم با پیامبر اکرم (ص) و خلفا و سایر ائمه دارد. و این دلیل بر این است که مبدأ واقعی سلطه و سیادت مردم هستند. منتهای امر، حاکمان منتخب مردم در هر مورد حق تخلف از دستورات خداوند را دارا نیستند.

اما نظر صحیح، جمع بین دو نظر فوق است به صورت طولی. بدین گونه که اگر شخصی از جانب خداوند تبارک و تعالی بدین مقام منصوب گردید، چنانچه در مورد پیامبر اکرم (ص) و نیز ائمه دوازده‌گانه علیهم‌السلام طبق اعتقاد ما اینگونه است، هم اینان برای امامت متعین هستند، و با وجود امکان دسترسی به آنان امامت برای دیگری منعقد نمی‌گردد، اما در غیر این صورت امت حق انتخاب حاکم خویش را دارند، ولی نه به صورت مطلق بلکه در چارچوب شرایط و ویژگیهایی که شرعاً برای رهبری اعتبار گردیده و شاید امامت و رهبری فقها در عصر غیبت از همین قبیل باشد که بیان و توضیح آن، پس از این خواهد آمد.

بر این اساس، امامت اولاً و با لذات به وسیله نصب است، اما در مرتبه بعد به وسیله انتخاب مردم، در یک مرحله یا در چند مرحله. اما تسلط بر مردم با قلدری و زور، یا به شیوه ولایت عهدی و یا بیعت تنها بخش اندکی از مردم، ملاک حاکمیت نیست و در نزد عقل و وجدان ضرورت اطاعت را ایجاب نمی‌کند. و اگر امت اسلامی شخصی را به امامت برگزیدند و در اثر این انتخاب، وی حاکم مسلمانان گردید، بدون تردید همین شخص

منتخب، برای اداره جامعه حق حکومت می‌یابد و چنین حقی به وی واگذار نگردیده که برای پس از خود شخص دیگری رامشخص کند. پس به چه دلیل می‌توان گفت وی حق تعیین غیر خویش را دارد! و به چه دلیل در صورت تعیین، حکم وی نافذ و لازم‌الاتباع برای مردم است، بویژه در شرایطی که فرد تعیین شده واجد شرایط و ویژگیهای هشتگانه‌ای که پیش از این (در بخش چهارم کتاب) ضرورت اعتبار آن گذشت را فاقد باشد؟! و اما آیات و روایاتی که بر وجوب اطاعت اولی‌الامر دلالت داشت، مراد از آنها اطاعت از هر فردی که ولو باقهر و غلبه تسلط یافت، نیست و اینگونه نیست که در تمام تصمیم‌گیریهای والی، حتی در تعیین خلیفه برای پس از خود، بدون تحصیل رضای امت، واجب‌الاطاعه باشد.

بلکه مقصود در آیه اطاعت از کسی است که حق ولایت برای وی قرار داده شده و آن هم در خصوص مواردی است که امر آن به وی واگذار شده است (نه به صورت مطلق در همه امور) پس وجوب اطاعت در اینجا یک حکم شرعی است که دایره مدار موضوع خاص خودش می‌باشد و هیچگاه حکم، موضوع خویش را محقق نمی‌کند، چنانچه این مطلب واضحی است و ما پیش از این در بخش دوم کتاب (به هنگام بحث از آیه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم) احتمالات موجود در این آیه شریفه را مورد بحث قرار دادیم.

بلی اگر امام معصوم باشد - چنانچه ما، در ائمه دوازده گانه^(۴) معتقدیم - بدون تردید تعیین امام بعدی توسط هر یک از آن بزرگواران دارای حجیت شرعی است، چرا که تعیین آنان بیانگر تعیین امام بعدی از جانب خداوند تبارک و تعالی یا از جانب پیامبر اکرم^(ص) است. یا اینکه چنین حقی به خود امام واگذار شده و یا فرد تعیین شده از طرف امام با فضیلت‌ترین و واجد شرایط‌ترین افراد زمان است که بدین سبب اطاعت از وی لازم و واجب می‌گردد.

البته همه اینها در صورتی است که «غلبه با قدرت» یا «ولایت عهدی» یا «انتخاب عده‌ای محدود» رضایت جمیع امت با اختیار کامل را در بر نداشته باشد، اما اگر رضایت و نظر همه مردم با وی همراه باشد، در این مورد از مصادیق انتخاب امت است (و اشکالی در آن نیست) چنانچه این مطلبی است واضح و آشکار.

باز این نکته را یادآور می‌شویم که سخن ما در اینجا مربوط به چگونگی امامت در صدر اسلام نیست، چرا که آن مسئله‌ای است مفصل مربوط به علم کلام که باید در جای خود مورد بحث قرار گیرد - اگر چه نظر ما، در آن مورد مشخص و روشن است - بلکه بحث در اینجا پیرامون ولایت فقیه عادل واجد شرایط در عصر غیبت است و این یک مسئله فقهی

است. پس اگر به وسیله مقبوله عمر بن حنظله و سایر روایات ثابت شود که ولایت فقیه به وسیله نصب از جانب ائمه معصومین^(ع) است، سخن تمام است و گرنه امامت به وسیله انتخاب مردم- در صورت صحت آن- فعلیت می‌یابد، که نظر ما نیز همین است، لکن این ولایت در طول نصب [بر پایه اصول مشخص شده از طرف خداوند و ائمه معصومین^(ع)] است، چنانچه بحث آن پیش از این گذشت و در فصلهای آینده نیز دلایل نصب و نیز دلایل انتخاب، مورد بحث قرار خواهد گرفت.

در هر صورت طریق انعقاد امامت ظاهراً منحصر به همین دو شیوه است و راه سومی برای آن متصور نیست و این نکته‌ای است شایان توجه.

فصل دوم

سخنی در باب نصب فقها در عصر غیبت و تعدد رهبری

تاکنون از بخشها و فصلهای گذشته به دست آمد که: اولاً حکومت در همه اعصار، حتی در عصر غیبت لازم و ضروری است، و مسائل حکومتی در بافت نظام اسلام تنیده شده و مهمل گذاردن حکومت و تعطیل آن برابر تعطیل اسلام است. و ثانیاً اینکه: در حاکم اسلامی هشت شرط معتبر است: ۱- عقل کافی ۲- اسلام و ایمان ۳- عدالت ۴- آگاهی به موازین و مقررات اسلام که اصطلاحاً از آن به فقاہت تعبیر می‌شود ۵- توانایی و حسن تدبیر امور ۶- ذکوریت ۷- پاکزادی ۸- پاک بودن از خصلت‌های ناپسند، نظیر بخل و حرص و طمع و سازشکاری. و ما بر یک یک این شرایط از دیدگاه عقل و کتاب و سنت دلایلی اقامه نمودیم که در مجموع از کسی که واجد همه این شرایط باشد به فقیه جامع‌الشرایط تعبیر می‌کنیم.

در فصل گذشته نیز گفتیم که امامت به معنی اعم که شامل ولایت فقیه نیز می‌گردد یا به وسیله نصب از مقام بالا منعقد می‌گردد و یا به وسیله انتخاب مردم که به نظر ما دومی در طول طریق اول است و مشروط به شرایط هشتگانه‌ای که ذکر گردید، می‌باشد. بر این اساس با وجود امام منصوب از جانب خداوند یا پیامبر اکرم (ص) جایی برای انتخاب، باقی نمی‌ماند و نیز با وجود افراد واجد شرایط، نوبت به افراد فاقد شرایط نمی‌رسد.

حال طبق این قاعده در عصر غیبت اگر برای فقهای واجد شرایط منصب امامت از سوی ائمه علیهم‌السلام به صورت عام و در مرتبه فعلیت ثابت گردد، سخن تمام است و گرنه